گفت‌وگوی «جوان» با جانباز حاج‌اکبر سهرابی راوی مناطق عملیاتی دفاع مقدس و برادر ۲ شهید

پلاکی که یک جوان را مشتری دائمی راهیان نور کرد

■ صغری خیل‌فرهنگ

اکبر سهرابی ۱۳سال بیشتر نداشت که راهی میدان نبرد شد. او بعد از هشت سال حضور و همرزمی با برادران شهیدش، امروز راوی روزهای حماسه و جهاد شده تا آن طور که خودش می‌گوید همچنان رخت خادمی شهدا را بر تن داشته و از حال و هوای جبهه‌ها دور نماند. حاج‌اکبر سهرابی که خود از جانبازان دفاع مقدس به شمار می‌رود، در گفت و گو با ما از روایتگری کاروان‌های راهیان نور و همچنین خاطرات جبهه و برادران شهیدش می‌گوید.

گویا شما در سن کم به جبهه رفته بودید؟

شروع جنگ تحمیلی من تنها ۱۳ سال داشتم که راهی میدان نبرد شدم. در سال‌های حضورم در یگان‌های رزم لشکر امام حسین(ع)، لشکر ۸ نجف اشرف، قرارگاه ۲۵ کربلا، لشکر ۲۷ محمد رسول‌الله و قرارگاه خاتم‌الانبیا و یگان‌های مرزی سپاه آبادان و سپاه خرمشهر و... بودم. بعد از ۸ سال حضور مستمر در جنگ از ناحیه چشم و ریه شیمیایی و جانباز شدم. همچنین با اصابت ترکش خمپاره ۱۲۰ به دست راست و بازوی دست چپ مجروحیت یافتم. در مقطعی دیگر هم ترکش توپ دوربرد عراقی و موج انفجار بمب‌های خوشه‌ای هواپیماهای عراقی باعث جانبازی‌ام شد.

با وجود ۱۳ سال سن چطور توانستید به جبهه بروید؟

جنگ که آغاز شد ما در آبادان زندگی می‌کردیم و من به عنوان نیروی بومی در جنگ شرکت کردم. آن اوایل در اسکله ۸ آبادان مستقر بودیم. ابتدا با دو برادر بزرگ‌تر از خودم همرزم و همکار بودم. من هر کاری از دستم برمی‌آمد انجام می‌دادم. گونی‌های خاکی سنگر را مهیا می‌کردم و برای سنگربندی از آن استفاده می‌کردم. رزمندگان مجروح را به بیمارستان آبادان و خرمشهر می‌رساندم. تا اینکه به عملیات حصر آبادان رسیدیم. بعد از ثامن‌الائمه بنده در عملیات‌های الی بیت‌المقدس، خیبر، بدر، کربلای ۴ و ۵ و والفجر ۸ و منطقه غرب کردستان و دیوان‌دره و مریوان و سلیمانیه عراق و... شرکت داشتم.

دو برادرتان که همرزم هم بودید به شهادت رسیدند؟

بله، برادرم جانباز شهید منوچهر سهرابی آن زمان ۱۷ سال داشت و برادر دیگرم جانباز شهید مسعود سهرابی ۱۹ ساله بود.

چه مدت در جبهه حضور داشتید!

کل حضور من در جبهه ۸۵ ماه بود.

شما از راوی‌های راهیان نور هستید، حالا که در آستانه فصل بهار و پیک کاری این اردوها قرار داریم، بفرمایید که به نظر شما حضور یک جوان در مناطق عملیاتی دفاع مقدس چه برکاتی دارد؟

نسل جوان امروز آگاه و هوشیار هستند و به خوبی می‌دانند نوجوانان آن زمان چون شهید ۱۲ ساله خرمشهری بهنام محمدی و شهید ۱۳ ساله حسین فهمیده چه حماسه‌ها آفریدند تا این پرچم نظام جمهوری اسلامی ایران همیشه پا برجا باشد و انشاءالله به دست همین جوانان امروز محکم و پایدار می‌ماند. بازدید از منطقه جنگی جنوب و غرب این را برای نسل جوان امروز ما و نسل‌های بعد انشاءالله به عینه ثابت می‌کند که این دلاورمردان ایران اسلامی همیشه یاد و خاطرشان زنده است و راهشان ادامه خواهد داشت.

نسل جوان ما پدرها و مادرهای آینده هستند و با دیدن این صحنه‌ها و شنیدن خاطرات جنگ انشاءالله آینده روشنی را برای کشورمان رقم می‌زنند. در واقع امروز و مسیری که شهدای مدافع حرم آن را انتخاب کرده‌اند تداوم همان صراط منیری است که پیش از این شهدا و رزمندگان دفاع مقدس در پیش گرفتند.

اگر می‌شود از خاطرات سال‌های حضورتان در کاروان‌های راهیان نور بگویید.

در یکی از کاروان‌ها یک نوجوان ۱۲ ساله از استان اصفهان همراه با مادربزرگش که روی ویلچر هم نشسته بود به منطقه «هشت شهید گمنام شلمچه» آمده بود. این نوجوان در گوشه‌ای برای خودش نشسته و به صورت سجده افتاده و دعا می‌کرد. خیلی برایم جالب بود که این نوجوان ۱۲ ساله با خدای خودش و شهدا چگونه راز و نیاز می‌کرد. من آرام آرام سمت ایشان رفتم و با دو، سه مرتبه تکرار سلام، ایشان متوجه حضور من شد و سر از سجده برداشت. من پیشانی او را بوسیدم و با خواهش خواستم انگیزه‌های حضورش در شلمچه را بگوید. با اصرار من لب از راز کربلایی شدنش برداشت و گفت: من نوه دختری یک شهید جاویدالاثر هستم و از خاطرات مادرم و مادربزرگم بسیار شنیده‌ام که پدربزرگم در همین منطقه مفقودالاثر شده است. دومین بارم است که به این منطقه می‌آیم. مقداری از خاک مقدس همین منطقه را به شهرمان برده‌ام و هر گاه که دلم برای شهدای جنگ تحمیلی و شهدای مدافع حرم و ۷۲ تن از شهدای کربلا در ایام محرم و اربعین تنگ می‌شود به آن خاک متبرک رجوع می‌کنم. من اگر هم نذری داشته باشم با توسل به شهدا آن مشکلاتم مرتفع می‌شود.

یک بار دیگر هم یک پلاک در خاکریزه‌های شلمچه پیدا کردم. آن پلاک قدیمی متعلق به اوایل سال ۱۳۶۰ بود که هیچ شماره یا کدی در آن ثبت نشده بود. من آن را به عنوان یادگاری به یکی از زائران دادم. این اقدام من خیلی مؤثر بود. آن زائر به همراه همشهریان خود هرساله ایام نوروز به این منطقه رجوع می‌کند و می‌گوید «این پلاک را من به عنوان یادگاری همیشه همراه دارم. من گذشته خوبی نداشتم و اکنون راهم را انشاءالله با نیت شهدای گمنام عوض کرده‌ام و تا پایان عمرم می‌خواهم همین راه را ادامه بدهم.»

نگاه

سنگرتکانی و سنت‌های نوروزی در جبهه‌ها

■ احمدمحمد تبریزی

بعضی لحظات در دفاع مقدس حال و هوای خاصی به جبهه‌ها می‌بخشید. فرارسیدن مناسبت‌های ملی و مذهبی، با خود رنگ و بوی دیگری می‌آورد و فضا را دلپذیرتر از همیشه می‌کرد. آمدن بهار و برگزاری مراسم نوروز یکی از همین مناسبت‌های خاصی بود که در دوران دفاع مقدس تازگی و سرزندگی را برای رزمندگان به ارمغان می‌آورد. پیوند حالت معنوی نیروها با سرزندگی و شادابی بهار و نوروز یکی از لحظات ماندگار را در مناطق عملیاتی رقم می‌زد و تجربه‌ای ناب را پدید می‌آورد.

به گزارش «جوان» جبهه‌ها اجتماع کوچکی بودند که زندگی یکسره در آن جریان داشت. رزمندگان با رفتن به جبهه، ارتباط‌شان را با دنیای بیرون قطع نمی‌کردند و کنار هم جامعه‌ای کوچک دوست‌داشتنی می‌ساختند. این اجتماع کوچک با امکانات کم، پر از صفا، مهربانی و از خودگذشتگی بود به گونه‌ای که الگوی شهرهای بزرگ از سبک و منش رزمندگان در جبهه‌ها گرفته می‌شد و آنها تأثیرگذارترین افراد جامعه بودند. رزمندگان در میان توپ و آتش و گلوله تلطیف کننده دنیایی خشن بودند و در دل خرابی‌ها زیباترین تصاویر را می‌ساختند. سنگرتکانی یکی از مراسم جالب در جبهه پیش از آمدن نوروز بود. نیروها به مناسبت عوض شدن سال، سنگرها را آب و جارو می‌کردند و گرد و غبار کهنگی را از دیوارهایش می‌تکاندند. حمید داوودآبادی از رزمندگان دفاع مقدس خانه‌تکانی سنگر را اینگونه توصیف می‌کند: «اگر جا داشت، کف سنگر را بیشتر گود می‌کردیم؛ تا کمرمان از خمیده رفتن، درد نگیرد. در دیواره سنگی هم جایی به عنوان طاقچه می‌کندیم و مهرها و جانمازها و قرآن‌ها را آن جا می‌گذاشتیم. این طوری دیگر مجبور نبودیم موقع خوابیدن، مثل ماهی کنسرو، به همدیگر بچسبیم. پتوها را از کف نم گرفته سنگر بیرون می‌بردیم و در رودخانه آن سوی تپه می‌شستیم. آب گرم رودخانه، تنمان را هم صفا می‌داد. از صبح تا غروب، کسی داخل سنگر نمی‌شد؛ فقط یک نفر آن را جارو می‌کرد و منتظر می‌ماندیم تا نم آن خشک شود.» تهیه شیرینی، کمپوت و میوه از شهر و آوردن آن به خط اول و خواندن شعر و شوخی کردن با یکدیگر در آخرین روزهای سال به سنت ثابتی در میان بچه‌ها تبدیل شده بود.

سفره هفت‌سین را هر چیزی که با «سین» شروع می‌شد، پر می‌کرد. در جبهه از «سیر» و «سرکه» و «سمنو» خبری نبود، سکه‌های رسیده از شهر در کنار «سیم‌چین»، «سیم‌خاردار» و «سرنیزه» قرار می‌گرفت تا با ترکیب‌شان ساده‌ترین سفره هفت‌سین چیده شود. لحظه آغاز سال نو، نفراتی که در خط بودند با شلیک گلوله‌ای به سمت دشمن ابراز احساسات می‌کردند. ناهار روز عید هم بچه‌ها با چلوکباب و نوشابه پذیرایی می‌شدند. سکه‌هایی که به دست امام متبرک شده بود و معمولاً حاجی‌بخشی آنها را توزیع می‌کرد هم جای خود را داشت. خواندن نامه‌های رسیده از پشت جبهه یا نوشتن نامه توسط رزمندگان برای هم سنت زیبای دیگری در جبهه هنگام تحویل سال بود. نامه بچه‌های کوچک که از کیلومترها آن طرف‌تر از جبهه، از شهرهای مختلف آمده بود هیجان خاص خودش را داشت. کودکان و نوجوانان خوش‌سلیقه، کارت‌های تبریک نقاشی شده، مقداری شکلات و آجیل، یک خودکار، یک دفترچه سفید و نامه‌ای را در پاکت گذاشته و فرستاده بودند. یکی از آن نامه‌های خاطره‌انگیز مربوط به یک دختر نوجوان مسیحی بود که به مناسبت عید نوروز کارت پستالی می‌فرستاد که حضرت مسیح را بر صلیب نشان می‌داد و در پشت آن، نامه‌ای به این مضمون نوشته بود: «من به عنوان یک هموطن مسیحی، فرارسیدن سال نو را به تمام شما رزمندگان که در جبهه‌ها از میهن ما دفاع می‌کنید، تبریک عرض می‌کنم». عیدی دادن‌ها هم شیوه منحصر به فردی داشت. برخی عبارت «کتب علیکم القتال» را در پاکتی می‌نوشتند و به همرزمانی که آرزوی شهادت در سر داشتند، تقدیم می‌کردند تا آنها بهترین و متفاوت‌ترین عیدی‌شان را بگیرند. دید و بازدید از گردان‌های همجوار و رفتن سراغ فرماندهان و روبوسی با آنها هم از جمله سنت‌های حسنه‌ای بود که در روزهای سال نو به ندرت ترک می‌شد. بچه‌هایی بودند که چهار، پنج سال سابقه حضور در منطقه داشتند و همین امر ایجاب می‌کرد که مثل خانه خود، نسبت به آغاز بهار و جشن نوروز بی‌توجه نباشند. بعد از تحویل سال بچه‌های دیگر به منظور دید و بازدید عید به سنگر همدیگر می‌رفتند و حتی عیدی هم می‌دادند؛ عیدی‌ها معمولاً اسکناس ۱۰۰ ریالی بود که بعضاً روی آن جملاتی هم نوشته شده بود.

دریچه

بهار شهادت خزان ندارد

■ علیرضا محمدی

بعد از اتمام جنگ تحمیلی تا مدت‌ها تصور می‌شد بهار شهادت به پایان رسیده و باید فرهنگ متصادر از جبهه‌ها (ایثار، جهاد، مقاومت، حق‌طلبی، شهادت‌طلبی و...) را در کتاب‌ها جست‌وجو کرد. همان ایام اتمام جنگ، انتشار وصیت‌نامه یکی از رزمندگان که بعد از قطعنامه به شهادت رسید خیلی سر و صدا کرد: «هم‌اکنون که این قلم سیاه را به دست گرفته و بر روی برگه سفید و بی‌آب و رنگ می‌نویسم شب چهارشنبه ۶۷/۴/۲۷ می‌باشد. عددهای نگاشته شده در تاریخ گویای شرایط سخت این برهه برای هر خواننده این نوشتار می‌باشد. غم و اندوه هجر یاران، مظلومیت حزب‌الله و امام، سقوط افکار چندین و چند ساله بچه‌بسیجی‌های نشسته بر بال ملائک، آن عارفان الهی و سالکان طریقت و عشق همه و همه دردهای بی‌درمان ساعت‌ها و لحظه‌های روزهای تلخ ترک جبهه است که در واقع باید گفت روزهای سخت بدرود گفتن ارزش‌های نهفته در جبهه و جنگ...»

> در آستانه بهار طبیعت و در حالی که شهدای مدافع حرم با نثار جان‌شان به خوبی سرود ماندگاری بهار شهادت را سردادند چه خوب است یادی کنیم از خانواده‌هایی که اکنون جای حضور فیزیکی عزیزشان به تصویر و یادی از آنها در کنار سفره هفت‌سین بسنده می‌کنند. همانند مهندس شهید علی یزدانی که سوم فروردین ۱۳۹۴ به شهادت رسید و چند روز دیگر دومین سالگرد شهادت او برگزار می‌شود

در واقع درد دل‌های شهید مرتضی خانجانی فرمانده گردان کمیل بغض فروخورده بسیاری از همرزمانش بود. همان‌ها که همنشینی چندین و چند ساله‌شان با خاک‌های جبهه، روح ملکوتی‌شان را تا عرش اعلا بالا برده بود و حالا نمی‌خواستند ابرهای تردید و دنیاطلبی، بین آنها و خورشید حقیقت‌طلبی فاصله بیندازد. بعدها تجربه نشان داد قضاوت شرایط پیش آمده چندان هم دور از واقعیت نبوده است. بلافاصله بعد از اتمام دفاع مقدس، جامعه‌ای که از سختی‌های جنگی هشت ساله رهایی یافته بود، نشانه‌های تغییرات عمده را در خود بروز داد. حاکمیت دوران سازندگی و سپس اصلاحات، واکنشی خاص به چنین تغییرطلبی بود. دولت‌هایی که یکی پس از دیگری سر کار آمدند و دوران استیلای‌شان ۱۶ سال تمام به طول انجامید. در واقع به ازای هر یک سال از جنگ، جامعه ایران دو سال از دوران دفاع مقدس و شاید آرمان‌های آن فاصله گرفت.

در چنین حال و هوایی حتی خوشبین‌ترین یادگاران جنگ نیز تصور بازگشت به دوران باشکوه دفاع مقدس را دور از ذهن می‌دانستند. البته منظور از بازگشت، جنگ‌طلبی نیست، بازگشت به احوالاتی که معنی «کل یوم عاشورا» را متبادر می‌کرد. اگر یادمان باشد در دهه ۷۰ حاج صادق آهنگران سرودی را سرداد که تا مدت‌ها ورد زبان بسیاری از دوستداران فرهنگ ایثار و شهادت بود: «در باغ شهادت را نبندید به ما بیچارگان زآن سو نخندید»؛ سرودی که بوی «بازماندگی» و از آن مهم‌تر «واماندگی» می‌داد.

به هرحال چنین وضعیتی حداقل تا ۲۵ سال بعد از اتمام جنگ حاکم بود و چشم مادی‌نگر ما با کورسوی امیدی در آسمان شهادت سوسو می‌زد که دست‌ها از آن کوتاه و خرما بر نخیل بود. برای درک عوالم آن روزها تنها باید به قبل از دهه ۹۰ یعنی به پنج سال پیش برگردیم.

اما در همین زمان، اتفاقاتی فراتر از مرزها رخ داد که مردان عمل بهتر از هر کس دیگر معنی آن را درک کردند. باز موسم شهادت‌طلبی و این بار تحت عنوان «دفاع از حرم» و حضور در «جبهه مقاومت اسلامی» شنیده می‌شد. جبهه‌ای با صدها شهید و جانباز باز شده بود که همه معادلات را برهم زد. جبهه‌ای ملموس که نه تنها شهادت را نزدیک کرد، بلکه به خوبی نشان داد که اگر بحث ایستادگی بر سر عهد و پیمان و آرمان‌های اسلام ناب محمدی در میان باشد، میدان رزم و شهادت‌طلبی هرگز پایانی نخواهد داشت. در واقع جبهه دفاع از حریم اهل بیت، مقدمه‌ای بر مسیری است که جز اتصال به قیام منجی، فرجام دیگری در پیش ندارد. اکنون به خوبی نمایان شده است که شهادت را نه تنها در کتاب‌ها که باید در میدان عمل جست. معلوم شده که بهار شهادت هرگز به خزان بدل نگشته بود که حالا دوباره بهارش از راه رسیده باشد. این در تصور من و تو بود که فکر می‌کردیم فصل شهادت با خاتمه جنگ تحمیلی بسته شده است.

اما در آستانه بهار طبیعت و در حالی که شهدای مدافع حرم با نثار جان‌شان به خوبی سرود ماندگاری بهار شهادت را سردادند چه خوب است یادی کنیم از خانواده‌هایی که اکنون جای حضور فیزیکی عزیزشان به تصویر و یادی از آنها در کنار سفره هفت‌سین بسنده می‌کنند. همانند مهندس شهید علی یزدانی که سوم فروردین ۱۳۹۴ به شهادت رسید و چند روز دیگر دومین سالگرد شهادت او برگزار می‌شود. علی با شهادتش عیدی ماندگاری نه تنها به خانواده‌اش که به همه ما داد. حرکت او و سایر شهدای جبهه مقاومت اسلامی ثابت کرد که بهار شهادت هرگز خزانی نخواهد داشت.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۰۵۵

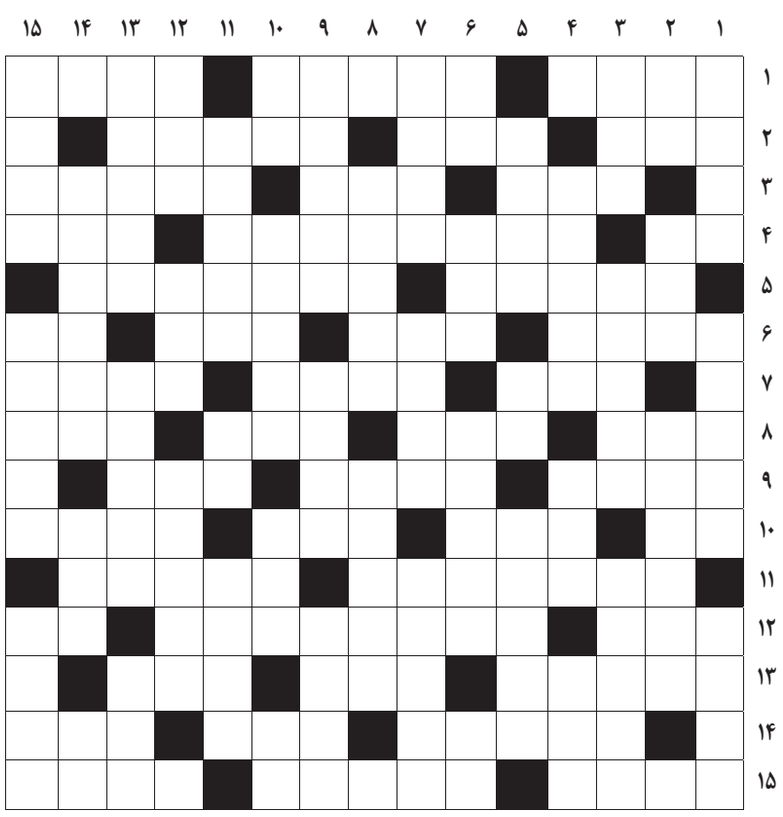

از راست به چپ

■ ۱-بی نام تو کی کنم باز؟ – جانشین هارون الرشید – هفتمین شاه ساسانی ■ ۲-تن پوش گوسفند – قدم – اولین وزنه بردار طلایی کشورمان ■ ۳-اندازه گرمی و سردی هوا – خاطر – منسوب به تمدن ■ ۴-فن و شگرد – دارای روحیه و دعوا و کتک کاری – مهار توپ توسط دروازه‌بان ■ ۵-جرقه آتش – فیلسوف ایرانی قرن یازدهم صاحب نظریه «حرکت جوهری» ■ ۶-پیشقراول - «آرا»ی به هم ریخته – کتاب هندوان – سقف دهان ■ ۷-الم – چاشنی باقلای پخته – خودداری از پرداخت وجه - برات یا حواله ■ ۸-قطره آب – جامه آخرت – خوش‌پوش – ابوالبشر ■ ۹-شهری در فرانسه – ضرباهنگ – استخوان پا ■ ۱۰-آقای آلمانی – شهر نیروگاه مازندران – سینمای فاجعه آفرین آبادان – کوهی در کرمانشاه ■ ۱۱-نسخه برداری – هدهد ■ ۱۲-زرنگ – از جزایر مهم ژاپن – رگ خواب ■ ۱۳-مذهب حاکم در عربستان – پیروزی – هزار عرب ■ ۱۴-سیاره زهره – واحد مسافت – بت جاهلی ■ ۱۵-بانی مذهب پروتستانیزم – نون‌دار کردن کلمات – شب‌چره

از بالا به پایین

■ ۱- کشوری در دامنه هیمالیا – پرستو – دل‌درد از پری معده ■ ۲- غذای پرطرفدار – فلسفه ارسطو- پاداش بهره‌وری ■ ۳- کمک‌کننده – شهری در استان تهران – پرده‌داری خانه کعبه ■ ۴- کارگزار – پول خرد امریکا – محموله ■ ۵-رختشوی – راندن مزاحم – سخن گفتن با ایماواشاره ■ ۶-بنده شما – رود – پیش‌سر – علامت مصدر جعلی ■ ۷-موجود تک‌سلولی – الهه آتش هندیان – پر کردن ■ ۸-سهل‌انگاری – خارج شدن کالا از گمرک ■ ۹-آسیب‌زننده به اموال عمومی – سوغات یزد – ملایمت و مهربانی ■ ۱۰-بوی رطوبت – قضاوت – از اقوام باستانی – جثه ■ ۱۱-چشم‌به‌راه؛ منتظر – آواز دسته‌جمعی – سوغات زلزله ■ ۱۲-سوره ستاره – درجه‌ای در رشته‌های رزمی – دشواری؛ خرده‌گیری ■ ۱۳-شهری در شرق گیلان – فیلم آندره و ایدای لهستانی – در فارسی به معنی سستی و نقص در اعضای بدن است ■ ۱۴-حسود هرگز ... – متضاد همه – از حروف صدادار ■ ۱۵-از اسباب‌بازی کودکان – حوزه فرمانروایی – محل قتل

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

						۴	۱	
۶	۸		۳					
			۵		۹			
		۷	۶		۸			
۴		۳						
						۷		۵
	۳	۶		۱				۷
				۸				۲
	۱			۲			۵	

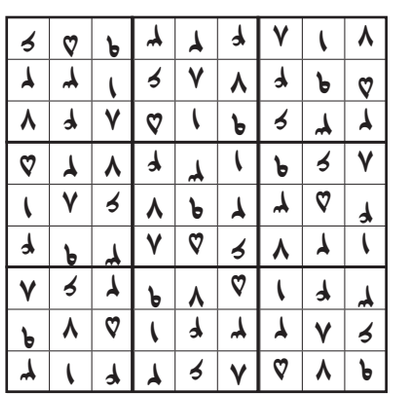

جدول کلمات متقاطع
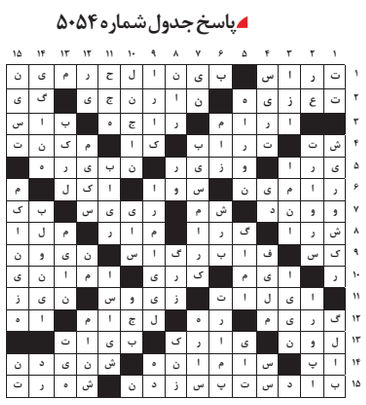
پاسخ جدول شماره ۵۰۵۴